

دکتر دیو متیوسون، مکاشفه، درس اول

مقدمه و پیشینه

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت © 2024

من دکتر دیو متیوسون هستم در حال تدریس در مورد کتاب مکاشفه. این جلسه اول، مقدمه و پیشینه است.

کاری که قرار است در چند جلسه آینده انجام دهیم، بررسی آخرین کتاب کتاب مقدس، یعنی کتاب مکاشفه است.

احتمالاً هیچ کتابی در تاریخ مسیحیت به اندازه آخرین کتاب کتاب مقدس مورد سوء تفاهم یا نادیده گرفته شدن و غفلت قرار نگرفته است. جالب است که وقتی تاریخ این کتاب را مطالعه می‌کنید، حتی به دلایلی که در مورد آنها بحث خواهیم کرد، برای ورود به مجموعه عهد جدید کمی مشکل داشته است. اما وقتی فکر می‌کنید، وقتی به کتاب مکاشفه نزدیک می‌شویم، مفید است که آن را در دیدگاه مناسب خود قرار دهیم و متوجه شویم که ما در یک سنت طولانی از تلاش کلیسا برای خواندن و درک کتاب مکاشفه قرار داریم.

بنابراین، درک برخی از اشتباهات و سوء تفاهم‌های آنها و برخی از اشتباهاتی که باید از آنها اجتناب کرد مفید است، اما همچنین درک نحوه تفسیر آنها و به طور مثبت درک اینکه چگونه می‌توانیم برخی از بینش‌های کلیسا را به خود اختصاص دهیم. همانطور که تاریخ پذیرش و درک کلیسا از کتاب مکاشفه را مطالعه می‌کنید، اکثر مردم متوجه می‌شوند که کلیسا اساساً با دو رویکرد به مکاشفه مشخص شده است. شماره یک چیزی است که من به سادگی آن را وسواس می‌نامم.

یعنی، برخی از مسیحیان، برخی کلیساها و دوره‌های تاریخ کلیسا تا به امروز، با کتاب مکاشفه با چیزی که به نظر من یک وسواس نسبتاً ناسالم است، برخورد کرده‌اند. یعنی طوری رفتار می‌کنند که انگار کتاب مکاشفه تنها کتاب در کل کتاب مقدس است و هر چیز دیگری که به آن منتهی می‌شود را می‌توان نادیده گرفت. همانطور که برخی از شما ممکن است بدانید، و احتمالاً می‌توانید افراد مشهوری را به یاد بیاورید که تمام خدمتشان به تفسیر و تشریح کتاب مکاشفه برای وبسایت‌های کلیسا اختصاص یافته است.

تنها کاری که باید انجام دهید این است که در گوگل عبارت «مکاشفه» یا «آخرالزمان» را جستجو کنید و شگفت‌آور است که وبسایت‌هایی وجود دارند که سعی در درک مکاشفه دارند، معمولاً با تلاش برای کمک به ما در درک چگونگی پیش‌بینی وقایع زمان خودمان توسط مکاشفه و چگونگی وقوع و تحقق آنها. یکی از فرضیات پشت این موضوع این است که ما اکنون کلید خواندن مکاشفه را داریم. احتمالاً هر قرن دیگری به جز قرن خودمان، ما در تاریکی هستیم و اکنون وقتی به جهان نگاه می‌کنیم، می‌توانیم همه این اتفاقات را در حال وقوع ببینیم و ناگهان کلید رمزگشایی از اسرار و رموز کتاب مکاشفه را در دست داریم.

یکی از جدیدترین و گسترده‌ترین نمونه‌های ادبی این موضوع، مجموعه‌ی معروف «رهاشدگان» بود و اگرچه این مجموعه داستانی است و قرار بوده داستانی باشد، اما در عین حال قرار است در قالبی داستانی، آنچه نویسندگان به معنای واقعی کلمه فکر می‌کردند یا اینکه چگونه نویسندگان به معنای واقعی کلمه فکر می‌کردند مکاشفه و سایر متون نبوی در عهد عتیق و جدید به حقیقت می‌پیوندند و چگونه آشکار می‌شوند را به تصویر بکشد. کاری که این مجموعه انجام می‌دهد این است که تصاویر و رؤیاهای کتاب مکاشفه را با رویدادهایی که فکر می‌کنند در دنیای مدرن ما در قرن بیست و یکم منعکس شده‌اند، مرتبط می‌کند و به صورت داستانی نشان می‌دهد که چگونه این رویدادها با کتاب مکاشفه مرتبط و همسو هستند. بنابراین

فرض بر این است که یوحنا در واقع رویدادهایی را که در قرن بیست و یکم رخ خواهند داد، پیش‌بینی می‌کرد و بنابراین این را می‌نویسد.

همانطور که یکی از نویسندگان گفته است، انگار یوحنا مسافر زمان بوده و به قرن بیست و یکم سفر کرده و همه این وقایع را دیده است. حالا او به نویسندگان قرن اول خود برمی‌گردد و اینها را احتمالاً به شکلی می‌نویسد که آنها هرگز حدس نمی‌زدند و هرگز نمی‌توانستند آن را درک کنند، اما اکنون در قرن بیستم، در عصر و محیط تکنولوژیکی، سیاسی قرن بیست و یکم، ما ناگهان کلید درک چگونگی تحقق واقعی کتاب، مکاشفه را داریم. بنابراین این رویکردی است که دوره‌های متعددی از تاریخ کلیسا را مشخص می‌کند و سواس به کتاب، شیفتگی به کتاب مکاشفه، که معمولاً تلاشی است برای توضیح اینکه چگونه مکاشفه در واقع وقایعی را که در قرن چهارم یا پانزدهم یا بیستم یا اکنون قرن بیست و یکم در حال وقوع هستند، پیش‌بینی می‌کند.

رویکرد متضاد با این، نادیده گرفتن کامل کتاب است. یعنی، اکثر مردم وقتی تصاویر نسبتاً خارق‌العاده کتاب مکاشفه و برخی از تصاویر و نمادهای عجیب آن را می‌خوانند، واقعاً مطمئن نیستند که چه برداشتی از آن داشته باشند. بنابراین، ساده‌ترین راه حل، نادیده گرفتن آن و پناه بردن به زمینه‌های امن‌تر نامه‌های پولس یا داستان‌های آشناتر در انجیل‌ها یا چیزی شبیه به آن است.

بنابراین، برای مثال، وقتی کتاب مقدس خود را باز می‌کنید و به فصل ۹ مکاشفه می‌رسیم، این توصیف عجیب از این ملخ‌ها را می‌خوانید که دسته دسته پرواز می‌کنند و بیرون می‌روند، و وقتی آن را می‌خوانید، آنها شبیه هیچ ملخ دیگری که تا به حال دیده‌اید نیستند و بیشتر شبیه چیزی از یک فیلم ترسناک علمی تخیلی یا چیزی شبیه به آن به نظر می‌رسند. بنابراین، با شروع از آیه ۲ از فصل ۹، نویسنده مکاشفه می‌گوید: «وقتی او هاویه را گشود، دودی از آن مانند دود یک کوره غول‌پیکر بیرون آمد. خورشید و آسمان از دود هاویه تاریک شدند و از میان دود، ملخ‌ها بر زمین فرود آمدند و قدرتی مانند عقرب‌های زمین به آنها داده شد.»

به آنها گفته شده بود که به علف‌های زمین یا گیاهان یا درختان آسیب نرسانند، بلکه فقط به افرادی که مهر خدا را بر پیشانی خود نداشتند، آسیب برسانند. به آنها قدرت کشتن آنها داده نشده بود، بلکه فقط اجازه داشتند آنها را به مدت پنج ماه و نیم شکنجه دهند. و من از چند آیه که نویسنده شروع به توصیف این ملخ‌ها می‌کند، صرف نظر می‌کنم.

این ملخ‌ها شبیه اسب‌هایی هستند که برای نبرد آماده شده‌اند. حالا شما این ملخ‌ها را می‌بینید که از این ورطه از دود بیرون می‌آیند، اما حالا نویسنده می‌گوید که آنها در واقع شبیه اسب‌هایی هستند که برای نبرد آماده شده‌اند. سپس می‌گوید، روی سرشان چیزی شبیه تاج‌های طلا داشتند و صورت‌هایشان شبیه صورت‌های انسان بود.

موهایشان مانند موهای زنان و دندان‌هایشان مانند دندان‌های شیر بود. سینه‌هایشان مانند زره‌های آهنین بود و صدای بال‌هایشان مانند غرش اسب‌ها و ارابه‌های بسیاری بود که به میدان جنگ هجوم می‌آورند.

آنها دم‌هایی داشتند که مانند عقرب نیش می‌زدند، و در دم خود قدرت داشتند که مردم را به مدت پنج ماه عذاب دهند. من همین جا متوقف می‌شوم. بعداً به آن متن نگاه خواهیم کرد.

اما به ترکیب نسبتاً عجیب ویژگی‌های حیوان‌مانند و حشره‌مانند، و سپس ویژگی‌های انسان‌مانند و همچنین ویژگی‌های حیوان‌مانند توجه کنید، که همگی در این تصویر تقریباً عجیب و غریب ترکیب شده‌اند که برای یک فیلم ترسناک علمی تخیلی یا چیزی شبیه به آن مناسب‌تر است. اما مردم این را می‌خوانند، و واکنش آنها معمولاً این است که آنقدر در یک کتاب گیج می‌شوند که بی‌توجهی به آن امن‌تر است. و شاید برخی از

مردم آنقدر از کسانی که شیفته‌ی کتاب مکاشفه بوده‌اند، دلسرد می‌شوند که باز هم بسیار آسان‌تر است که به سادگی از مکاشفه عبور کنند و به کتاب‌های امن‌تر نامه‌های پولس یا انجیل‌ها پناه ببرند.

مکاشفه برای بسیاری هنوز کتابی با هفت مهر است. با وجود این واقعیت که مکاشفه ادعا می‌کند مهرش باز شده است، برای بسیاری کتاب مکاشفه هنوز مهر شده است. همانطور که برخی از شما احتمالاً می‌دانید و به خوبی می‌دانید، جان کالوین، متفکر برجسته‌ای که بود، و اگرچه بر هر کتاب عهد جدید تفسیری نوشت، اما تفسیری بر کتاب مکاشفه ننوشت.

و احتمالاً بهتر بود برخی از نویسندگان مکاشفه از او پیروی می‌کردند. بنابراین، در بهترین حالت، ما این کتاب را نادیده می‌گیریم و ترجیح می‌دهیم آن را به دست محققان یا کسانی که برای تلاش در فهم این کتاب نسبتاً عجیب مناسب‌تر هستند، بسپاریم. بنابراین، به نظر من وقتی تاریخ کلیسا را مطالعه می‌کنید، یا ما شیفته‌ی کتاب شده‌ایم و سعی می‌کنیم آن را بفهمیم و کل وزارتخانه‌ها را حول محور کتاب می‌چرخانیم، معمولاً سعی می‌کنیم آن را با توجه به وقایعی که در زمان خودمان اتفاق می‌افتد بخوانیم، یا از آن غافل می‌شویم.

آنقدر عجیب و غریب و ناآشنا است که به آن عادت نداریم، چیزی شبیه به این ندیده‌ایم، که راحت‌تر است آن را نادیده بگیریم و به دست متخصص بسپاریم تا سعی کند آن را بفهمد. حتی در خارج از کلیسا کتاب مکاشفه واکنشی دارد، معمولاً واکنشی از نوع سوءظن. به دلیل برخی از تصاویر خشونت‌آمیز، مکاشفه اغلب توسط افراد خارج از کلیسا به عنوان چیزی دیده شده است که باید با سوءظن با آن برخورد شود و حتی آن را به طور کامل رد کنند، زیرا برای هر کسی ارزشی دارد.

برای مثال، فردریش نیچه، متفکر آلمانی، گفت: «مکاشفه، طغیانی‌ترین کینه‌توزی در تمام تاریخ ثبت شده است.» جورج برنارد شاو گفت که مکاشفه، ثبت عجیبی از رؤیاهای یک معتاد به مواد مخدر است. او کتاب مکاشفه را اینگونه توضیح داد.

بنابراین حتی در خارج از کلیسا، مردم هنوز کاملاً مطمئن نیستند که با این کتاب چه کنند. و در بهترین حالت، با سوءظن شدید با آن برخورد می‌شود. و اغلب به عنوان منبع انواع شر و مصیبت و بیماری‌های جامعه و غیره دیده می‌شود.

اما کتاب مکاشفه، در عین حال، حتی خارج از کلیسا، اغلب منبع و الهام بسیاری از فیلم‌های ما است. فیلم‌های ما با عنوان آخرالزمان یا فیلم‌هایی که مضامینی دارند که مستقیماً از کتاب مکاشفه سرچشمه می‌گیرند، ساخته شده‌اند. بنابراین حتی در خارج از کلیسا، کتاب مکاشفه در جامعه ما تأثیر داشته است.

بنابراین با توجه به دوگانگی که در کلیسای ما و خارج از کلیسای ما با کتاب مکاشفه وجود دارد، به نظر من لازم است دوباره به این کتاب نگاهی بیندازیم. اگر معتقدیم که کتاب مکاشفه کلام خداست و به عنوان بخشی از کلام خدا و وحی او به قومش، در مجموعه کتب مقدس قرار دارد، پس به نظر می‌رسد که باید دوباره درنگ کنیم و شاید دوباره خود را با کتاب وفق دهیم و نگاهی دیگر به آن بیندازیم. و این دقیقاً همان کاری است که می‌خواهیم در این دوره انجام دهیم.

امیدوارم بتوانم کمی از ترس و سوءظن در خواندن کتاب مکاشفه را از بین ببرم و همچنین از برخی وسواس‌ها و روش‌های غیرمسئولانه‌ای که با کتاب مکاشفه برخورد شده است، اجتناب کنم. در واقع، از قضا، کتاب مکاشفه، که عنوان اصلی آن مکاشفه است، از کلمه یونانی آپوکالیپسیس گرفته شده است که به معنای آشکار شدن یا پرده برداشتن است. بنابراین، مکاشفه در درجه اول قرار نیست پیام خود را پنهان کند و آن را به عنوان چیزی چنان مرموز و سری که هیچ کس هرگز نمی‌تواند آن را درک کند، پنهان کند.

اما در واقع، در همان ابتدا، مکاشفه به عنوان یک آشکارسازی یا پرده‌برداری، در واقع به معنای آشکار کردن حقیقت خدا و آشکار کردن کلام خدا برای قوم و کلیسای اوست. نه به معنای مبهم کردن و پنهان کردن معنای آن، بلکه به معنای آشکار کردن و آشکار کردن آن. با این حال، کلید انجام این کار این است که از خود بپرسیم مکاشفه چه نوع کتابی است و چگونه معنای خود را آشکار و آشکار می‌کند. همانطور که ریچارد باکوم، محقق بریتانیایی، گفت، بخشی از مشکل تاریخ کلیسا در درک مکاشفه و بسیاری از تفسیرهای نادرست، با عدم درک این موضوع آغاز شده است که مکاشفه در واقع چه نوع کتابی است.

بنابراین، اولین کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که بپرسم چگونه باید کتاب مکاشفه را بخوانیم. این چه نوع کتابی است؟ و اصلاً چرا نوشته شده است؟ و بنابراین می‌خواهم در بخش‌های مقدماتی دو کار انجام دهم تا در واقع به بررسی دقیق‌تر خود کتاب بپردازیم. و آن بررسی دو سوال است. اول، چرا کتاب مکاشفه در وهله اول نوشته شد؟ شرایطی که پیرامون تولید کتاب و نگارش کتاب مکاشفه بود چه بود؟ چرا یوحنا در وهله اول این رؤیاها را دید؟ از نظر تاریخی چه اتفاقی افتاد؟ و شرایطی که پیرامون نگارش این کتاب بود چه بود؟ و سپس، در کنار آن، این سوال را بپرسم که این چه نوع کتابی است؟ همانطور که محققان می‌گویند، ژانر ادبی، نوع ادبی که این کتاب به آن تعلق دارد چیست؟ از آنجایی که این همان چیزی است که به ما کمک می‌کند تا بفهمیم، شروع به فهمیدن کنیم، این کتاب در مورد چیست؟ سعی دارد چه کاری انجام دهد؟ خداوند با خلق و الهام بخشیدن به این کتاب نسبتاً عجیب، حداقل برای ما، و این کتاب نسبتاً منحصر به فرد، سعی داشت چه چیزی را به قوم خود بگوید و آشکار کند؟ بنابراین، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که اول از همه با پرسیدن این سوال شروع کنم که چرا این کتاب نوشته شده است؟ یا به عبارت دیگر، کتاب را با توجه به پیشینه و شرایط تاریخی آن بخوانم.

جالب است که وقتی بقیه عهد جدید و عهد عتیق را نیز می‌خوانیم، وقتی آن کتاب‌ها را می‌خوانیم، معمولاً به ما یاد می‌دهند که آن کتاب‌ها را اول از همه، با توجه به شرایط تاریخی که آن کتاب‌ها پاسخ به آن بوده‌اند بخوانیم. بنابراین، مثلاً وقتی کتاب غلاطیان را در عهد جدید می‌خوانید، به شما یاد می‌دهند که آن را با توجه به بحران یا مشکل یا موقعیتی که پولس به آن اشاره می‌کرد، بخوانید. او به گروهی اشاره می‌کرد که ما اغلب آنها را یهودی مسلک می‌نامیم، کسانی که سعی داشتند مسیحیان غیریهودی را به تسلیم شدن در برابر شریعت موسی وادار کنند، به عنوان نشانه‌ای از اینکه آنها واقعاً قوم خدا هستند.

و بنابراین، ما غلاطیان را با توجه به پیشینه تاریخی آن و شرایط تاریخی که پولس به آن پرداخته است می‌خوانیم، قبل از اینکه سعی کنیم آن را در زندگی خودمان معنا کنیم. یا عهد عتیق، اگر به اشعیا نبی برگردید و شروع به خواندن کتاب کنید، یکی از کارهایی که باید انجام دهید این است که بفهمید چه اتفاقی افتاده است که باعث شده اشعیا در وهله اول این کتاب را بنویسد. و شما باید وضعیتی را که منجر به تبعید شد، درک کنید، زیرا ملت تقریباً آماده اسارت و تبعید بود.

و برخی از شرایطی که منجر به آن شد تا کتاب و دلیل اصلی نگارش آن توسط نویسنده بهتر درک شود. بنابراین، ما آموخته‌ایم که یکی از مهمترین اصول هرمنوتیکی در فهم کتب کتاب مقدس، درک آنها با توجه به زمینه تاریخی اصلی آنها و اینکه نویسنده چه کسی بوده، در چه موقعیتی بوده، چرا این کتاب را نوشته خوانندگان او چه کسانی بوده‌اند و مشکل یا مسائلی که نویسنده سعی در پرداختن به آنها داشته چه بوده است، می‌باشد. به عبارت دیگر، ما متوجه می‌شویم که اسناد عهد جدید در خلاء نوشته نشده‌اند، بلکه به عنوان نوعی پاسخ‌های روحانی به بحران‌ها و موقعیت‌های مختلف نوشته شده‌اند.

حالا دلیل اینکه کمی در مورد این موضوع صحبت کردم این است که جالب است که ما وقتی صحبت از تفسیر کتاب مکاشفه می‌شود، این موضوع را نادیده می‌گیریم. اما چرا وقتی صحبت از خواندن کتابی مانند کتاب مکاشفه می‌شود، این اصل را نادیده می‌گیریم؟ و بنابراین دوباره، یا کتاب را نادیده می‌گیریم یا رویکرد دیگر این است که مستقیماً به سراغ موازی‌های امروزی می‌رویم، که باز هم، از نظر تاریخی به نظر می‌رسد

درست از قرن دوم میلادی، یعنی دقیقاً پس از نگارش مکاشفه، اتفاق افتاده است. اما ما شروع به خواندن مکاشفه در قیاس با وقایع و اتفاقات امروزی در زمان خودمان می‌کنیم.

ما یک تطابق و ارتباط فوری بین این دو برقرار می‌کنیم، گویی مکاشفه در واقع هر آنچه را که در محیط سیاسی قرن بیست و یکم و وضعیت تکنولوژیکی و تاریخی ما در حال وقوع است، پیش‌بینی می‌کند. اما می‌خواهم با این پیشنهاد شروع کنم که ما باید با مکاشفه مانند هر کتاب دیگری در عهد جدید و عهد عتیق رفتار کنیم، و آن را در پرتو، اول از همه، در پرتو پیشینه تاریخی خودش بخوانیم. ما باید آن را به عنوان پاسخی به موقعیت‌های تاریخی خاص بخوانیم.

ما باید آن را به عنوان چیزی که نوشته شده است، اول از همه، برای گروهی از خوانندگان در قرن اول بخوانیم. ما گروهی از کلیساها را خواهیم دید که در واقع در قرن اول با مجموعه‌ای از مسائل، مشکلات و بحران‌ها روبرو بودند. بنابراین، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که کمی وقت بگذارم و کمی از آنچه که ممکن است در قرن اول اتفاق افتاده باشد و باعث شده یوحنا این کتاب را بنویسد، باز کنم.

باز هم، به نظر من، یوحنا فقط ننشسته و این رؤیا را در خلأ و از هیچ به ذهنش خطور نکرده، بلکه در واقع به مجموعه‌ای نسبتاً خاص از مسائل و مشکلات در گروهی از کلیساها در قرن اول میلادی که در فرهنگ و محیط و امپراتوری‌ای که در آن زمان اقتدار و کنترل را در دست داشت، زندگی می‌کردند، پاسخ می‌داد. حال، به نظر من، نقطه شروع این موضوع، خود کتاب مکاشفه است. مکاشفه اطلاعات زیادی در مورد وضعیتی که در واقع به آن پرداخته است، به ما می‌دهد.

و این کار را در فصل‌های ۲ و ۳ انجام می‌دهد، و وقتی شروع به مطالعه‌ی کتاب کنیم، به این فصل‌ها با جزئیات بیشتری خواهیم پرداخت. اما در فصل‌های ۲ و ۳ متوجه می‌شویم که کتاب مکاشفه در واقع خطاب به هفت کلیسای تاریخی که در آسیای صغیر غربی یا ترکیه‌ی امروزی وجود داشته‌اند، نوشته شده است. و اینکه آن کلیساها در واقع کلیساهای تاریخی شناخته‌شده‌ای بودند و با مجموعه‌ای از مسائل و مشکلات روبرو بودند.

یک کلیسا در شهر افسس، یک کلیسا در شهری به نام اسمیرنا، یکی در شهری به نام پرغاموس، یکی در شهری به نام لائودیکه و چند کلیسای دیگر وجود دارد. اما نقطه شروع این است که درک کنیم مکاشفه برای هفت کلیسای واقعی نوشته شده است که از نظر تاریخی وجود داشته‌اند و با توجه به محیط و زمینه‌ای که در آن قرار داشتند، با مجموعه‌ای از مسائل روبرو بودند. مسئله اصلی این است که این کلیساها، هر هفت مورد از این کلیساها، و بسیاری دیگر مانند آنها در منطقه، درست در قلب امپراتوری روم واقع شده بودند.

امپراتوری روم، قدرت سیاسی، مذهبی، اقتصادی و نظامی آن زمان بود. در واقع، این امپراتوری پس از تعدادی امپراتوری مهم دیگر، مانند حکومت امپراتوری یونان از زمان اسکندر و امپراتوری پارس و غیره و غیره، تا امپراتوری بابل، ظهور کرد. اما اکنون امپراتوری روم همه آنها را تحت الشعاع قرار داده و به عنوان قدرت سیاسی و، باز هم، مذهبی، نظامی و اقتصادی آن زمان ظهور می‌کند.

و این هفت کلیسا خود را درست در قلب حکومت روم یافتند. حال، امپراتوری روم مرزهای خود را فراتر از هر امپراتوری یا پادشاهی شناخته‌شده‌ای تا آن زمان گسترش داد. و نحوه‌ی تقسیم حکومت امپراتوری روم همزمان با گسترش آن، همزمان با افزایش سلطه‌اش بر تمام سرزمین، و روشی که برای حفظ حکومت خود بر این پادشاهی بزرگ و پهناور به کار گرفت، تقسیم آن به استان‌ها بود، چیزی شبیه به ایالت‌ها.

و بر آن استان‌ها حاکمان آینده بودند. و این راهی بود که روم کنترل خود را بر امپراتوری وسیع و رو به رشد خود حفظ می‌کرد. این هفت کلیسا همگی در یکی از آن استان‌ها، درست در قلب حکومت روم و امپراتوری روم، واقع شده بودند.

حالا، خیلی خیلی سریع کمی در مورد روم توضیح می‌دهم تا بفهمید این هفت کلیسا و بسیاری دیگر مانند آنها در قرن اول با چه چیزی روبرو بودند. روم، حداقل از نظر جهانیان و از نظر خود روم، صلح و رفاه را برای کل امپراتوری به ارمغان آورده بود. به عبارت دیگر، هژمونی رو به رشد آن و گسترش آن در سراسر سرزمین اساساً به عنوان یک چیز مثبت تلقی می‌شد.

بله، روم منتقدان خودش را داشت و افرادی بودند که از گسترش حکومت روم و نحوه انجام کارها راضی نبودند. اما به طور کلی، به خصوص خود روم به عنوان کشوری خیرخواه برای کل جهان دیده می‌شد. روم صلح را برای کل امپراتوری به ارمغان آورده بود.

این امر رفاه را به ارمغان آورد. هر کسی که تحت حکومت روم بود، از نعمت‌های آن بهره‌مند شد و بنابراین در واقع روم مدیون روم بود، زیرا روم مسئول تمام نعمت‌هایی بود که شهروندانش، همه کسانی که تحت حکومتش بودند، از آن بهره‌مند می‌شدند. قدرت نظامی آن مسئول کمک به گسترش حکومتش و فتح کشورها و مردمان شورشی و مضر بود و یکی از به اصطلاح اسطوره‌هایی که روم بر اساس آن بنا شده بود، در عبارتی که شاید شنیده باشید، یعنی صلح روم، منعکس شده است.

روم به خاطر ایجاد صلح شناخته می‌شد و بخشی از آن از طریق قدرت نظامی‌اش بود، که قادر به سرکوب شورش، کنترل اوضاع و اطمینان از برقراری صلح در سراسر امپراتوری بود. همانطور که قبلاً گفتیم، روم همچنین مسئول رونق اقتصادی بود. روم به خاطر آغاز یک دوره طلایی یا عصر طلایی شناخته می‌شد.

روم همچنین به خاطر آوردن عدالت و درستکاری به کل سرزمین شناخته شده بود. اما در پشت همه اینها در پشت همه اینها این واقعیت نهفته است که روم فکر می‌کرد توسط خدایان برای حکومت بر سرزمین و آوردن صلح و رفاه انتخاب شده است. روم خود و حاکمانش، امپراتوران، را اساساً ناجی جهان می‌دانست.

حتی خود امپراتور نیز به عنوان عامل اراده خدایان و همه خدایان مانند زئوس و دیگران، برخی از خدایان معروف یونانی و رومی، دیده می‌شد. امپراتور اساساً به عنوان مجری اراده خدایان دیده می‌شد و خود او، خود امپراتور، به زودی در مواقعی واقعاً به عنوان یک خدا تلقی می‌شد. به خصوص پس از مرگ امپراتوران، اما به نظر می‌رسد که حتی بعدها نیز امپراتوران زنده می‌توانستند به عنوان یک خدا تلقی شوند و آنها شایسته فداکاری و وفاداری و پرستش تلقی می‌شدند. حتی عنوان پروردگار و خدا ظاهراً می‌توانست برای برخی از امپراتوران به کار رود.

شیوه‌ای که این امر اجرا می‌شد، شیوه‌ای که به رسمیت شناختن جایگاه الهی روم و خدایان پشت آن و حتی خود امپراتور، شیوه‌ای که این امر اجرا می‌شد از طریق چیزی بود که به عنوان فرقه امپراتور شناخته می‌شود، یعنی، فرقه امپراتور صرفاً سیستمی از راه‌های تقویت پرستش و وفاداری به روم و امپراتور آن بود. و معمولاً اگر از یک شهر معمولی یونانی-رومی یا یک شهر رومی در یکی از استان‌های آسیای صغیر در امپراتوری روم عبور کنید، معابدی را خواهید دید که نه تنها به خدایان خارجی، بلکه به افتخار خود امپراتور نیز وقف شده‌اند.

شما تصاویر امپراتورها، تصاویر و مجسمه‌ها، حتی کتیبه‌هایی روی برخی از دیوارها و سایر یادآوری‌های بصری از جایگاه الهی روم و حتی امپراتور و تمام کارهایی که امپراتور برای شما انجام داده بود را مشاهده می‌کردید. بنابراین، این یادآوری‌ها به نوعی برای تشویق و ترغیب به نشان دادن وفاداری و حتی پرستش

امپراتور بود. بسیاری از این شهرها، برخی از این شهرهایی که یوحنا در هفت کلیسا در رومین ۲ و ۳ متاسفم، مکاشفه ۲ و ۳ به آنها اشاره می‌کند، چیزی را نیز داشتند که به عنوان سرپرست معبد شناخته می‌شد.

این کسی بود که مسئول حفظ و حتی اجرای عملکرد فرقه امپراتور بود. این کل سیستم اذعان به دین سپاسگزاری شما به روم و امپراتور روم به خاطر تمام نعمت‌هایی بود که برای شما فراهم کرده بودند. و حتی انواع جشنواره‌هایی به افتخار امپراتور برگزار می‌شد که می‌توانستید در آنها شرکت کنید.

همچنین مهم است که تشخیص دهیم، در واقع چند تا از این شهرها، در واقع خود امپراتور در اوایل، و روم توسط مجموعه‌ای از امپراتورها اداره می‌شد، اما در اوایل، برخی از امپراتورها در واقع ساخت معابد را در چند تا از این شهرها تصویب کردند. در برخی از شهرهای دیگر، این خود مردم بودند که به افتخار امپراتور تصمیم گرفتند معبدی به نام امپراتور بسازند. اما همه هفت شهر مکاشفه ۲ و ۳ یا همه کلیساها در هفت شهر مکاشفه ۲ و ۳ یک فرقه امپراتور فعال داشتند و بسیاری از آنها معابدی به افتخار امپراتور و همچنین به افتخار خدایان دیگر در آن شهرها داشتند.

حالا، دوباره، برای جالب‌تر کردن موضوع، فرقه امپراتور یا سیستمی که پرستش امپراتور و حتی خدایان روم را حفظ و اجرا می‌کرد، کل این فرقه امپراتور و سیستم پرستش و جشنواره‌ها و جشن‌های آن و معابد و مجسمه‌های آن در زندگی سیاسی و همچنین اقتصادی بسیاری از این شهرها ادغام شده بود. به عنوان مثال، اگر شما شغل خاصی را، چه یک فعالیت تجاری یا چیز دیگری در یک شهر قرن اول در امپراتوری روم داشتید، اغلب این شغل با فرصت‌ها و زمان‌هایی همراه بود که واقعاً به پرستش امپراتور و پرستش خدایان می‌پرداختید. بسیاری از اصناف تجاری که در برخی از شهرها وجود داشتند، خدایان حامی داشتند و غیرقابل تصور بود که شما به یکی از این اصناف تعلق داشته باشید یا شغل خاصی را در یکی از این شهرها انجام دهید و قدردانی خود را به شکل نشان دادن وفاداری و شرکت در برخی از این جشنواره‌ها و رویدادها به افتخار خدایان یا به افتخار امپراتور که مسئول برکت، از نظر مالی و غیره، بود که از طریق کار خود به دست آورده‌اید، نشان ندهید.

بنابراین، چه کسی مسئول صلحی بود که در سراسر امپراتوری حکمفرما بود؟ چه کسی مسئول نعمت، مادی، و غیر آن بود؟ چه کسی مسئول رفاه و آسایش شما بود؟ چه کسی مسئول عدالت و غیره و غیره بود؟ خب، امتناع از اذعان به روم و امپراتور آن به خاطر آنچه انجام داده بودند، در نهایت، به ویژه در جامعه‌ای که برای حمایت و آبرو و ننگ ارزش قائل بود، نشانه‌ای از ناسپاسی شدید، حتی شورش، محسوب می‌شد. امتناع از نشان دادن آبرو، نقض جدی محسوب می‌شد. بنابراین، زندگی سیاسی، اقتصادی و مذهبی امپراتوری روم به شدت در هم تنیده بود.

در بسیاری از کشورهای امروزی، مانند ایالات متحده آمریکا، این یک مفهوم نسبتاً بیگانه است و من فکر نمی‌کنم که ما درک کنیم که زندگی اقتصادی، سیاسی و مذهبی امپراتوری روم چقدر یکپارچه و از نزدیک با هم مرتبط بوده‌اند. بنابراین، احتمالاً کتاب مکاشفه، اگرچه تعیین تاریخ آن مهم نیست، و اگرچه گزینه‌های متعددی وجود داشته است، دو یا سه گزینه که بسیار محتمل هستند، اما به نظر می‌رسد محبوب‌ترین گزینه این است که کتاب مکاشفه احتمالاً در سال ۹۵ یا ۹۶ میلادی نوشته شده است، درست در اواسط دهه آخر قرن اول میلادی، زمانی که امپراتور روم در آن زمان دومیتیان بود. تاریخ محبوب دیگر اواسط دهه میلادی است، زمانی که نرون امپراتور بود، اما فکر می‌کنم اکثر محققان امروزی طرفدار تاریخی تقریباً ۹۵-۹۰ میلادی هستند و در مورد آن بحث می‌کنند.

من تا حدودی از این موضوع پیروی خواهم کرد. فکر می‌کنم شواهد خوبی برای آن وجود دارد، اما هیچ‌کدام از حرف‌های من به طور قطعی به تعیین تاریخ دقیق بستگی نخواهد داشت. بنابراین، این کمی در مورد

پیشینه تاریخی، وضعیت مذهبی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر کل امپراتوری روم و وضعیتی است که در استان‌هایی که کلیساها در قرن اول در آن قرار داشتند، رواج داشت.

حال، همانطور که شاید کم کم متوجه شوید، حتی با توجه به این توضیح مختصر، مسیحیان با یک دوراهی روبرو می‌شدند. در واقع دو راه ممکن وجود داشت، شاید راه‌های دیگر، اما دو راه برجسته، که یک مسیحی متعلق به یکی از کلیساهای هفت شهری که مکاشفه ۲ و ۳ به آنها می‌پردازد، می‌توانست به چنین موقعیتی واکنش نشان دهد. برخی از آنها می‌توانستند مقاومت کنند.

آنها می‌توانستند از به رسمیت شناختن قیصر، امپراتوری روم، به عنوان پروردگار و خدا و به عنوان الوهیت امتناع کنند، از شرکت در آیین امپراتور امتناع ورزند، از شرکت در رویدادهایی مانند اعیاد و سایر جشن‌ها به افتخار پرستش امپراتور امتناع ورزند، وقتی اصناف تجاری‌شان فرصت‌هایی را برای اذعان به اینکه رفاه آنها از امپراتور ناشی می‌شود، ارائه می‌دهند، از همراهی خودداری کنند، از غوطه‌ور شدن کامل در فرهنگ و اقتصاد و سیاست و مذهب امپراتوری روم امتناع ورزند. آنها می‌توانستند در برابر این امر مقاومت کنند زیرا از نظر آنها، این امر به سادگی با این واقعیت که تنها یک ناجی و پروردگار وجود دارد و آن عیسی مسیح است، در تضاد بود. و به رسمیت شناختن هر کس دیگری، صرفاً درگیر شدن کامل خود با فرهنگ یونانی-رومی، این امر را نقض می‌کرد یا به خداوندی انحصاری عیسی مسیح لطمه می‌زد.

چطور می‌توانند عیسی مسیح را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده ادعا کنند در حالی که اینجا امپراتور هم همین ادعا را دارد؟ بنابراین، به همین دلیل، بسیاری مقاومت کردند و با عواقب آن نیز روبرو شدند، که می‌تواند تا حدی طرد یا حتی آزار و اذیت باشد. حال، مهم است بدانیم که در این برهه، وقتی در مورد آزار و اذیت صحبت می‌کنیم، هنوز چیزی شبیه به آزار و اذیت مسیحیان در سراسر امپراتوری وجود ندارد که در آن این تصویر را در ذهن خود تصور کنیم که گردان‌های رومی به شهرها می‌روند و خانه به خانه می‌روند و مسیحیان را به خیابان و در نهایت به آمفی تئاتر می‌کشاند تا توسط حیوانات وحشی خورده شوند. این اتفاق بعداً در قرن دوم یا همین حدود رخ داد.

اما در این برهه، بیشتر آزار و اذیت‌ها پراکنده و محلی بودند. به عبارت دیگر، این خود امپراتور نبود که رسماً از مسیحیان انتقام می‌گرفت، بلکه بیشتر در سطح محلی بود.

بیشتر مقامات و مسئولان محلی که مشتاق چاپلوسی امپراتور بودند، این قانون را اجرا می‌کردند و برای مسیحیانی که از سازش امتناع می‌کردند، مشکل ایجاد می‌کردند. بنابراین، در این مرحله، هیچ چیز مانند این آزار و اذیت رسمی در سراسر امپراتوری که توسط خود امپراتور آغاز شده بود، وجود ندارد. و در واقع، جان تاکنون به ما می‌گوید که فقط او می‌تواند موارد بیشتری را گزارش کند، اما جان به ما می‌گوید که تاکنون فقط از یک نفر که فوت کرده است، خبر دارد.

در فصل ۲، آیه ۱۳، مردی به نام آنتیپاس به خاطر ایمانش جان خود را از دست داده است. اگرچه، وقتی مکاشفه را با دقت می‌خوانید، به نظر می‌رسد یوحنا انتظار دارد که موارد بیشتری در پی آن رخ دهد. و شما این زبان بسیار تند آزار و اذیت و قتل عام و سر بریدن و شهادت مقدسین به خاطر ایمانشان را دارید.

بنابراین، ظاهراً یوحنا انتظار دارد که با درگیری روم و کلیسا، اتفاقات بیشتری رخ دهد. اما در این مرحله، او به ما می‌گوید که فقط از یک نفر که فوت کرده، مردی به نام آنتیپاس، آگاه است. ظاهراً خود یوحنا به دلیل شهادتش و موعظه انجیل در جزیره پاتموس در تبعید است.

اما باز هم، هنوز چیزی شبیه به این آزار و اذیت گسترده وجود ندارد. مطمئناً این بعداً اتفاق افتاد. با این حال، علاوه بر مقاومت و تحمل عواقب آن، فکر می‌کنم مشکل بزرگتری در کلیساهای مکاشفه ۲ و ۳ وجود داشت. و آن سازش و سهل‌انگاری بود.

جالب است که وقتی هفت نامه یا هفت پیام به کلیساها را در فصل‌های ۲ و ۳ می‌خوانید، تنها دو تا از آنها از هر نوع آزار و اذیت و طرد شدن توسط همسایگان و مقامات امپراتوری روم رنج می‌برند. پنج کلیسای دیگر در واقع توسط عیسی مسیح قیام کرده در پیام‌های فصل‌های ۲ و ۳ ارزیابی بسیار منفی دریافت می‌کنند، زیرا آنها با محیط بت‌پرست خود بسیار سازش می‌کنند و از وضعیت خود بسیار راضی هستند، به خصوص کلیسای به نام کلیسای لائودیسیا، که عیسی اصلاً هیچ چیز خوبی در مورد آنها نمی‌گوید. تنها کلیساهایی که گزارش مثبتی دریافت می‌کنند، دو کلیسا، اسمیرنا و فیلادلفیا هستند و هر دو نسبتاً فقیر هستند و به دلیل اینکه برای ایمان خود به عیسی مسیح موضع گرفته‌اند، رنج می‌برند.

آنها شاهدان وفادار او هستند. پنج کلیسای دیگر آنقدر از محیط اطراف خود راضی هستند، آنقدر حاضرند با وضعیتی که ما در مورد امپراتوری روم توصیف کردیم، سازش کنند که به نظر می‌رسد از هیچ مشکلی مبرا هستند و در واقع در هفت کلیسا، ارزیابی بسیار منفی از عیسی مسیح دریافت می‌کنند. شاید برخی از این کلیساها از نظر شخصیتی، راحت‌تر و سازش‌کارتر بودند، شاید این کار را برای جلوگیری از آزار و اذیت شاید برای جلوگیری از دست دادن شغل، برای جلوگیری از طرد شدن، برای جلوگیری از حتی مرگ جسمی مانند آنتیپاس انجام می‌دادند.

بسیاری از آنها عمداً سعی داشتند توجیه کنند که می‌توانند عیسی مسیح را بپرستند، اما همزمان قیصر را نیز بپرستند، که عیسی مسیح خداوند است، اما می‌توانند قیصر را نیز تصدیق کنند و با این کار از آنچه برای آنتیپاس اتفاق افتاد جلوگیری کنند یا از برخی از مشکلاتی که کلیساهای دیگر که موضع می‌گرفتند، تجربه می‌کردند، جلوگیری کنند. همچنین ممکن است که دیگران به سادگی متوجه نشده باشند که چه کاری انجام می‌دهند، که آنقدر در محیط و موقعیت خود سهل‌انگار شده‌اند که متوجه نشده‌اند که تا چه حد با غرق شدن در محیط و زندگی مذهبی، سیاسی و اقتصادی روم، شهادت خود به عیسی مسیح را به خطر انداخته‌اند و نسبت به آنچه در حال وقوع است، کور بوده‌اند. و بنابراین کتاب مکاشفه، و همچنین هفت کلیسا در فصل‌های ۲ و ۳، اما بقیه کتاب مکاشفه، قبل از هر چیز، پیامی از تسلی خواهد بود، یعنی تسلی و تشویق به استقامت برای آن دو کلیسا و هر کلیسای دیگری مانند آنها، برای آن کلیساهایی که به دلیل امتناع از سازش و به دلیل حفظ شهادت و گواهی وفادارانه خود، که عبارت مهمی در کتاب مکاشفه است، رنج می‌برند.

برای آن دو کلیسای که در فصل‌های ۲ و ۳ به آنها اشاره شده و هر کلیسای مانند آنها، کتاب مکاشفه منبع آرامش و تشویق برای استقامت خواهد بود. اما برای کسانی که سازش می‌کنند، برای کسانی که در امپراتوری روم نسبت به محیط اطراف خود بسیار بی‌تفاوت شده‌اند، کتاب مکاشفه منبع هشدار و نصیحت خواهد بود. این کتاب خوانندگان را از این بی‌خیالی تکان خواهد داد.

این امر آنها را بیدار می‌کند، آنها را تشویق می‌کند تا وضعیت خود را درک کنند و میزان سازش خود را بفهمند و آنها را به توبه و روی آوردن به پرستش و وفاداری و اطاعت انحصاری از عیسی مسیح فرا می‌خواند، صرف نظر از اینکه عواقب آن چه خواهد بود. بنابراین، برای خلاصه کردن پیشینه تاریخی مکاشفه و تأثیر آن بر تفسیر کتاب، با توجه به این موضوع، به نظر من هدف مکاشفه، افشای ماهیت واقعی امپراتوری روم است.

یعنی، این کتاب، در مقابل آنچه خود روم، مجسمه‌ها، رسانه‌ها و تبلیغاتش، در مورد شخصیت و ماهیت امپراتوری روم و نحوه نگرش جهانیان به آن ارائه می‌دهد، دیدگاه یا ارزیابی متقابلی از امپراتوری روم ارائه

می‌دهد. در عوض، کتاب مکاشفه، نقدی، نبوی و افشاکننده‌ی ماهیت واقعی امپراتوری روم ارائه می‌دهد. به یاد داشته باشید که گفتیم عنوان کتاب مکاشفه یا آخرالزمان به معنای آشکار کردن، پرده‌برداری است.

وحی قرار است روم را به رنگ‌های واقعی‌اش آشکار کند، آن را آنطور که واقعاً هست افشا کند، آن را آنطور که واقعاً هست نشان دهد. این یک سیستم فاسد، بی‌خدا، بت‌پرست و خشن است که با خدا مخالفت می‌کند، قدرت خود را مطلق می‌کند، خود را به عنوان خدا معرفی می‌کند، خواستار پرستش مردم خود است و این را با خشونت حفظ می‌کند. همه چیز در مورد روم برخلاف آن چیزی است که به ویژه در پیامبران عهد عتیق یافت می‌شود، اما با آنچه در کتاب مکاشفه یافت می‌شود، مغایرت دارد.

بنابراین، مکاشفه نقدی بر روم است. روم آن چیزی نیست که ادعا می‌شود. روم آن چیزی نیست که ادعا می‌شود.

بنابراین، مکاشفه فراخوانی برای کلیساهایشان در امپراتوری روم است تا به بیرون نگاه کنند و روم را در رنگ‌های واقعی‌اش ببینند، آن را آنطور که واقعاً هست ببینند. بنابراین، مکاشفه در یک سطح، نقدی، ایدئولوژیک از روم است. باز هم، ماهیت واقعی روم را به عنوان یک حکومت و امپراتوری بت‌پرست، بی‌خدا، خشن و ستمگر آشکار می‌کند که مسیحیان باید در برابر آن مقاومت کنند.

بنابراین، مکاشفه، به دلیل ماهیت امپراتوری روم، فراخوانی برای پرستش و اطاعت انحصاری از خدا و عیسی مسیح است، صرف نظر از اینکه به چه قیمتی تمام شود. برای مسیحیان، به ویژه کسانی که مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، کتاب مکاشفه منبع آرامش، منبع تشویق برای استقامت و ادامه شهادت وفادارانه آنها صرف نظر از هزینه آن خواهد بود. برای کلیساهای سازشکار، فراخوانی برای توبه، فراخوانی برای بیدار شدن و فراخوانی برای مقاومت خواهد بود، مبدا آنها نیز در سرنوشتی مشابه امپراتوری روم سهیم شوند.

بنابراین، طبق مکاشفه، عیسی خداوند است. خود عیسی خدا و نجات‌دهنده است. او کسی است که صلح را به ارمغان می‌آورد.

او کسی است که عدالت را به ارمغان می‌آورد، نه روم یا امپراتور آن. حال، همین برداشت از مکاشفه تا اینجا به عنوان پاسخی به پیشینه او، به نظر من به ما کمک می‌کند تا حدودی آنچه را که هنوز به عنوان برداشت بسیار رایج از مکاشفه می‌شنوم، رد کنیم. و تقریباً در دسته دوم قرار می‌گیرد که ما در مورد پاسخ کلیسا به مکاشفه توصیف کردیم.

اولی یک وسواس بود. دومی غفلت بود، چون آنقدر عجیب است و تصاویر عجیب زیادی دارد، مثل آن ملخ‌هایی با ویژگی‌های انسانی و غیره، که خیلی‌ها آن را رد می‌کنند. اما توضیح رایج در مورد مکاشفه این است که، به جای آن، به جای تلاش برای کلنجار رفتن واقعی با کتاب، چیزهایی مثل این می‌گوییم، خب، من می‌دانم. کتاب مکاشفه درباره چیست.

خدا پیروز می‌شود. و نمی‌دانم چند بار این را شنیده‌ام. همین چند روز پیش، داشتم با کسی صحبت می‌کردم که گفت، و حرفش دقیقاً این بود که لازم نیست کتاب مکاشفه را بخوانم.

من می‌دانم موضوع چیست. خدا پیروز می‌شود. حال، هر چقدر هم که این گفته حقیقت داشته باشد، بسیار بسیار محدود و بسیار کوتاه است تا بتواند به موضوع واقعی مکاشفه بپردازد.

بله، مکاشفه به ما می‌گوید که خدا پیروز می‌شود، اما آیا این تمام ماجراست؟ وقتی مکاشفه را می‌خوانید متوجه خواهید شد که موضوع پیروزی خدا نیست. بلکه درباره چگونگی پیروزی خداست. خدا از طریق

فرستادن پسرش، عیسی مسیح، پیروز می‌شود، فرستادن پسرش به عنوان یک بره‌ی ذبح شده از طریق شهادت وفادار قربانی برای تحقق اهداف خدا.

خدا تقریباً به طور متناقضی از طریق رنج، شهادت وفادارانه‌ی بره و از طریق مرگ پسرش، عیسی مسیح پیروز می‌شود. و همچنین این کتاب چگونگی غلبه‌ی کلیسا را نشان می‌دهد. کلیسا نیز از طریق شهادت وفادارانه‌ی خود، حتی در صورت لزوم تا سر حد مرگ، غلبه می‌کند.

کتاب مکاشفه ما را به واکنش فرا می‌خواند. این کتاب فقط درباره پیروزی خدا نیست، بلکه واکنشی از سوی قوم خدا را نیز می‌طلبد.

این کتاب از قوم خدا می‌خواهد که هر جا بره می‌رود، از او پیروی کنند. کتاب مکاشفه این سؤال را برای ما مطرح می‌کند که چه کسی واقعاً شایسته پرستش شماس است؟ چه کسی واقعاً شایسته وفاداری، فداکاری و پرستش شماس است؟ چه کسی واقعاً شایسته اطاعت شماس است؟ آیا امپراتور است؟ یا هر حاکم انسانی دیگری؟ آیا نهاد یا نهاد انسانی دیگری است؟ یا فقط خدا و بره او، عیسی مسیح، اشیاء انحصاری پرستش شما هستند؟ بنابراین، ما باید فراتر از دیدن مکاشفه به عنوان کتابی که خدا در آن پیروز می‌شود، نگاه کنیم. در این گفته حقیقتی وجود دارد، اما دامنه آن بسیار محدود است.

مکاشفه، دوباره، به ما می‌گوید که خدا چگونه پیروز می‌شود؟ از طریق مسیح رنج کشیده‌اش. از طریق یک بره ذبح شده. خدا تقریباً به طور متناقضی پیروز می‌شود، و مطمئناً برخلاف امپراتوری روم، خدا از طریق بره رنج کشیده که می‌آید و برای قوم خود می‌میرد، پیروز می‌شود.

همچنین در مورد چگونگی واکنش قوم خدا است. قوم خدا چگونه غلبه می‌کنند؟ قوم خدا چگونه پیروز می‌شوند؟ از طریق همان روشی که عیسی پیروز شد. از طریق شهادت وفادارانه آنها، حتی تا پای مرگ.

و مکاشفه همچنین فراخوانی برای اطاعت و پرستش انحصاری خدا و بره، عیسی مسیح، است. به ما نشان می‌دهد که هیچ شخص دیگری، هیچ چیز دیگری شایسته پرستش و عبادت انحصاری ما نیست. حال دومین نکته‌ای که باید در خواندن مکاشفه به آن توجه کرد، نه تنها دلیل نوشته شدن کتاب، بلکه بررسی شرایط تاریخی، هفت کلیسا و موقعیت آنها در امپراتوری روم و چالش‌هایی است که به همراه داشت، بلکه پرسیدن سوال دیگری است، مکاشفه چه نوع کتابی است؟ ما با چه نوع کتابی سر و کار داریم؟ یعنی چه نوع ادبیاتی را می‌خوانیم و این چگونه ایجاب می‌کند و چگونه ایجاب می‌کند که ما واقعاً آن را بخوانیم و سعی کنیم از آن سر در بیاوریم؟ به عبارت دیگر، ما صرفاً باید مکاشفه را با توجه به نوع ادبیاتی که یوحنا می‌نوشت و به خوانندگان اولیه خود منتقل می‌کرد، آنچه را که قصد انتقال آن را داشت، و اینکه چقدر احتمال داشت که آنها آن را درک می‌کردند، تا جایی که ما می‌توانیم درک کنیم، بخوانیم.

باز هم، جالب است که این گام مهم دیگری است که اغلب در کلاس‌های هرمنوتیک یا کلاس روش‌های مطالعه کتاب مقدس به شما آموزش داده می‌شود، اینکه باید نوع ادبیات را بفهمید. بنابراین، ما می‌دانیم که انجیل را مانند نامه‌های پولس نمی‌خوانیم، یا اشعار عهد عتیق را مانند متون نبوی یا روایی یا چیزی شبیه به آن نمی‌خوانیم. اما بار دیگر، این موضوع اغلب هنگام خواندن و تفسیر کتاب مکاشفه نادیده گرفته می‌شود. یا به اشتباه درک می‌شود.

و من گمان می‌کنم که یکی از دلایل، شاید، در واقع دو دلیل باشد. اول، ما واقعاً الگوهای خوبی برای پیروی در مورد خواندن مکاشفه نداریم. و حتی وقتی مکاشفه از منبرهای ما موعظه می‌شود، باز هم، واکنش غفلت اغلب غالب می‌شود.

معمولاً، موعظه‌هایی در مورد فصل‌های ۲ و ۳، گاهی اوقات فصل ۱، و گاهی اوقات کسی به فصل‌های ۴ و ۵ می‌پردازد، اما به ندرت پیش می‌آید که کل کتاب مکاشفه را به عنوان موضوع یک سری موعظه پیدا کنید. جالب اینجاست که فکر می‌کنم در سخنرانی‌های ارتدکس شرقی، کتاب مکاشفه اصلاً نقشی ندارد. و متونی که نقشی دارند، باز هم فصل‌های ۲ و ۳ یا برخی از سرودها یا چیزی شبیه به آن هستند.

بنابراین، اول از همه، ما اغلب الگوهای خوبی در مورد نحوه خواندن و تفسیر مکاشفه نداریم. اگرچه من منابع و کتاب‌های بسیار مفیدتری را پیدا می‌کنم که فکر می‌کنم باید بیشتر شناخته شوند. اما دوم این است که ما در روزگار مدرن خود هیچ قیاس خوبی با کتاب مکاشفه نداریم.

بعداً چند مورد را پیشنهاد می‌کنم که نسبتاً نزدیک به هم هستند. اما آخرین باری که نشستید و یک آخرالزمان خواندید کی بود؟ یا آخرین باری که نشستید و یکی نوشتید کی بود؟ ما تقریباً هر روز نامه می‌خوانیم. معمولاً الان گاهی اوقات به شکل ایمیل است.

ما به خواندن رمان و داستان‌های ادبی عادت داریم. گاهی اوقات حتی به صورت تفریحی شعر می‌خوانیم یا می‌نویسیم. اما واقعاً در روزگار مدرن ما هیچ شباهت نزدیکی به کتاب مکاشفه نداریم.

و این می‌تواند کار را پیچیده کند وقتی که واقعاً چیزی برای مقایسه نداریم تا به ما در جهت‌یابی خودمان با کتاب کمک کند. یک محقق منتقد ادبی مشهور به نام ای. دی. هیرش گفته است که معنا وابسته به ژانر است. منظور او صرفاً این بود که معنا در هر اثر ادبی به ژانر ادبی آن، یعنی نوع ادبیات آن، بستگی دارد.

این ژانر است، ما اغلب معنا را در کلمات و جملات تصور می‌کنیم. اما خود ژانر، نوع ادبیات نیز معنا را در خود دارد. یا معنا را القا می‌کند، اینکه چگونه می‌توانیم معنا را از خود متن استخراج کنیم.

حال، درک درست ژانر ادبی مکاشفه به ما کمک نمی‌کند تا همه مشکلات را حل کنیم. حتی افرادی که می‌توانند در مورد نوع ادبیات آن توافق داشته باشند، هنوز در نحوه تفسیر برخی از متون مکاشفه و حتی به طور کلی در مورد نحوه برخورد با مکاشفه اختلاف نظر دارند. اما در عین حال، درک ژانر مکاشفه حداقل به ما کمک می‌کند تا مسیر درست را انتخاب کنیم و مسیر اشتباه را طی نکنیم.

یعنی، به ما کمک می‌کند تا در تلاش برای تفسیر کتاب مکاشفه، شروع درستی داشته باشیم و از اشتباهات و شروع‌های نادرست اجتناب کنیم. بله، مکاشفه هنوز منطق خاص خود را دارد، هنوز ساختار منحصر به فرد خود و نحوه‌ی کنار هم قرار گرفتن آن را دارد که باید به آن توجه کنیم، که همه با آن موافق نیستند. اما در عین حال، درک ژانر ادبی یا نوع ادبی که مکاشفه در آن نوشته شده یا یوحنا آن را نوشته است، به ما کمک می‌کند تا در مسیر درست قرار بگیریم، و شروع درستی در تفسیر و خواندن کتاب مکاشفه داشته باشیم.

امروزه، بدیهی است که ما هر روز ژانرها را شناسایی می‌کنیم. ما این کار را به طور شهودی انجام می‌دهیم. و ساده‌ترین مثالی که بسیاری از مردم دوست دارند به آن اشاره کنند، زمانی است که یک روزنامه صبح را برمی‌دارید.

اگر روزنامه‌تان را بردارید و شروع به ورق زدن صفحات کنید، تقریباً ناخودآگاه شروع به شناسایی ژانرها می‌کنید. متوجه می‌شوید که وقتی از صفحه اول به بخش کمیک می‌روید، یک تغییر و جهش جدی در ژانرهای ادبی ایجاد کرده‌اید. و امیدوارم کمیک‌ها را به همان شیوه نخوانید یا با همان جدیت آنها را نگیرید. همان اطلاعات را پیدا نکنید یا با همان روشی که با تیتراهای صفحه اول برخورد می‌کنید، با آنها برخورد نکنید.

همچنین شما با کمیک‌ها آنطور که مثلاً چند صفحه بعد در روزنامه با آگهی‌های نیازمندی برخورد می‌کنید، برخورد نمی‌کنید. متوجه می‌شوید که این نوع دیگری از ادبیات در همین روزنامه است. و این مستلزم آن است که من آن را به شیوه‌ای متفاوت بخوانم.

اما شما این کار را به صورت شهودی انجام می‌دهید. شما نمی‌نشینید و فکر نمی‌کنید، خب، حالا من به یک کمیک روی آورده‌ام و یک کمیک از این ویژگی‌ها تشکیل شده است. و بنابراین، در اینجا لیستی از اصولی که باید در تفسیر کمیک رعایت کنم، آورده شده است.

شما این کار را نمی‌کنید. شما این کار را ناخودآگاه و شهودی انجام می‌دهید. مشکل زمانی است که ما اغلب با ژانرهای ادبی باستانی سروکار داریم، به خصوص ژانرهایی که بسیار متفاوت از ژانرهای ادبی ما هستند یا ژانرهایی که هیچ شباهتی به ژانرهای ادبی مدرن ما ندارند.

چگونه با آنها دست و پنجه نرم می‌کنیم؟ چگونه با آنها برخورد می‌کنیم؟ و این سوال را مطرح می‌کند که کتاب مکاشفه چه نوع ادبی است؟ ما باید مکاشفه را با چه نوع ژانر ادبی بشناسیم؟ شاید دقیق‌تر، حداقل برای شروع، این باشد که بپرسیم، یوحنا چه قصدی داشت و خوانندگان اولیه او به احتمال زیاد مکاشفه را از نظر ژانر ادبی چه می‌دانستند؟ احتمالاً، یوحنا، اگر بخواهیم جدی بگیریم که یوحنا به هفت کلیسای تاریخی در امپراتوری روم می‌پردازد که با بحران نحوه زندگی ایمان خود و اینکه آیا پرستش قیصر در کنار عیسی مسیح اشکالی ندارد، روبرو هستند. اگر این را جدی بگیریم، یوحنا باید چیزی نوشته باشد که آنها تا حدی می‌توانستند آن را درک کنند. و بنابراین، خوانندگان اولیه به احتمال زیاد مکاشفه را با چه ژانر ادبی می‌شناختند؟ همانطور که به این کتاب نگاه می‌کنم و آنچه دیگران در مورد کتاب گفته‌اند و تفسیرها و سایر برخوردها با مکاشفه را می‌خوانم، به نظر می‌رسد که اکثر آنها به این توافق رسیده‌اند که مکاشفه ترکیبی از حداقل سه نوع ادبی است.

و این سه ژانر ادبی هستند که در قرن اول میلادی کاملاً شناخته شده بودند. و این ژانرها صرفاً آخرالزمان، پیشگویی و نامه یا رساله هستند. جالب است که مورد آخر معمولاً نادیده گرفته می‌شود.

اما یک آخرالزمان، یک پیشگویی و یک رساله. به نظر می‌رسد مکاشفه ترکیبی از حداقل این سه است. و اینطور نیست که خود یوحنا لزوماً فکر می‌کرده که سه نوع جداگانه را با هم ترکیب می‌کند.

بیشتر به این دلیل است که ما به عنوان خوانندگان مکاشفه، می‌توانیم سه نوع ادبیات را از هم تشخیص دهیم که به ما کمک می‌کند تا سعی کنیم با این نوع کتاب کنار بیاییم. و چگونه ارتباط برقرار می‌کند؟ و این چگونه در نحوه خواندن آن تفاوت ایجاد می‌کند؟ اما نکته این است که این سه نوع ادبی، یک آخرالزمان اگرچه در یک لحظه خواهیم دید، آخرالزمان در واقع بیشتر یک عنوان امروزی است. به نظر نمی‌رسد که یوحنا یا هیچ کس دیگری از عنوان آخرالزمان برای اشاره به نوع خاصی از کتاب استفاده کرده باشد. اما همچنان یک برجسب مفید است زیرا همانطور که خواهیم دید، به طور مفیدی گروهی از نوشته‌ها را توصیف می‌کند که به نظر می‌رسد ویژگی‌ها و خصوصیات مشابهی دارند.

نوعی نوشتار قابل شناسایی که می‌توان آن را از سایر انواع ادبیات و نوشتار در قرن اول متمایز کرد. اما این سه نوع ادبی، آخرالزمان، پیشگویی و رساله، همگی برای خوانندگان قرن اول کاملاً شناخته شده بودند. و دقیقاً مانند زمانی که می‌نشینید و یک روزنامه می‌خوانید و از تیرهای صفحه اول به کمیک‌ها و سپس به تبلیغات طبقه‌بندی شده می‌پرسید، بدون اینکه مجبور باشید به این فکر کنید که چه نوع ادبی می‌خوانید و برای درک و خواندن آنها چه اصولی را باید فعال کنید، خوانندگان قرن اول نیز به همین ترتیب آنچه را که می‌خوانند، می‌فهمیدند و تشخیص می‌دادند.

و تقریباً به طور شهودی، زیرا آنها احتمالاً با این نوع آثار آشنا بوده‌اند. اجازه دهید با معرفی مختصری از آخرالزمان شروع کنم، یا این بخش از سخنرانی را با معرفی مختصری از آخرالزمان به شما پایان دهم. اگر از شما پرسیم، وقتی به اصطلاح آخرالزمان فکر می‌کنید، چه چیزی به ذهنتان خطور می‌کند؟ چه چیزی به ذهنتان خطور می‌کند؟ امروزه معمولاً از کلمه آخرالزمان استفاده می‌کنیم.

و این ممکن است تا حد زیادی به نحوه استفاده از آن حتی در اصطلاحات غیرمسیحی مربوط باشد. اما همانطور که گفتم، آخرالزمان عنوانی است که اغلب برای فیلم‌ها به کار می‌رود. بنابراین وقتی به آخرالزمان فکر می‌کنیم، به پایان جهان، نوعی پایان فاجعه‌بار کل کیهان، نوعی فاجعه جهانی در ابعاد آخرالزمانی فکر می‌کنیم.

بنابراین وقتی به آخرالزمان فکر می‌کنیم، به نوعی فاجعه یا رویداد عظیم آخرالزمانی فکر می‌کنیم که این جهان یا کل این کیهان را به پایان می‌رساند یا چیزی شبیه به آن. با این حال، من متقاعد شده‌ام که در قرن اول، خوانندگان آن را اینگونه درک نمی‌کردند. در قرن اول، کلمه‌ای که ما استفاده می‌کنیم، آخرالزمان اصطلاحی که ما از آن استفاده می‌کنیم، به نوعی از ادبیات اشاره دارد که خوانندگان قرن اول آن را درک و فهم می‌کردند.

نه لزوماً پایان جهان یا پایان فاجعه‌بار تاریخ. اما به نوعی ادبی اشاره دارد که خوانندگان قرن اول آن را درک می‌کردند. و در جلسه بعدی، می‌خواهم کمی وقت بگذارم و پرسیم، آخرالزمان چیست؟ باز هم، اصطلاح آخرالزمان اصطلاحی مدرن است که ما از آن استفاده می‌کنیم.

یوحنا و مردم قرن اول لزوماً از آن استفاده نمی‌کردند. اما این یک برجسب مفید برای اشاره به نوعی ادبیات قابل تشخیص و منحصر به فرد است. آنها از این نوع ادبیات چه چیزی را درک می‌کردند؟ این نوع ادبیاتی که ما آن را آخرالزمان می‌نامیم چیست؟ و چگونه باید آن را بخوانیم و تفسیر کنیم؟

این دکتر دیو متیوسون در تدریس خود در مورد کتاب مکاشفه است. این جلسه 1، مقدمه و پیشینه است.